

به یاد و احترام غلامرضا بروسان و الهام اسلامی
که امیدهای بسیار به شعرشان بود

مرثیه برای درختی که به پهلوا افتاد

حالا دیگر ۱۰ سال از روزی که شاعران با تماس‌های تلفنی و پیام‌های سوگوار، خبر درگذشت دوشاعر آینده‌دار را با بغض به هم می‌دادند و آرام می‌گریستند، گذشته است. ۱۰ سال، مثل برق و باد رفت و شاعرانی که حالا می‌توانستند در اوج بلوغ شعری باشند و ادبیات فارسی و شعر معاصر را غنی‌تر کنند دیگر نیستند و از آنها فقط نامی ماند و یادگاری از شعرهایشان. غلامرضا بروسان و الهام اسلامی آذرماه ۱۳۹۰ در جاده قوچان و در یک سانحه رانندگی دست از نوشتن و جان از زندگی کشیدند و رفتند تا بروسانی که شعرش مرثیه‌هایی بود ساده درباره پدرش، خودش مرثیه‌ای شود برای شعر و شاعران. از بروسان در زمان حیاتش مجموعه‌های شعر «احتمال پرند را گنج می‌کند» (۱۳۷۸) و «یک بسته سیگار در تبعید» (۱۳۸۲) منتشر شده بود و گزیده‌هایی از شعر مشهده به نام «به سوی رودخانه استوک» (۱۳۸۵) و «عصاره سوم» (۱۳۸۷) و چند مجموعه دیگر. و مجموعه شعر دیگر بروسان «۵ عاشقانه‌های یک سرباز» (۱۳۸۷) و «مرثیه برای درختی که به پهلوا افتاده است» (۱۳۸۸) هستند که «مرثیه برای درختی که به پهلوا افتاده است» برگزیده دومین جایزه شعر نیمه‌ام شد و آخرین کتاب‌اش «در آب‌هاری باز شد»، شعرهایی است که اواخر دهه هشتاد (۸۹-۸۷) سروده شده و پس از درگذشت او توسط خانواده‌اش گردآوری و منتشر شد. غلامرضا بروسان متولد ۲۵ آذرماه سال ۱۳۵۲ در مشهد بود و فرزند اسماعیل بروسان یکی از شهدای جنگ تحمیلی که نقشی پررنگ در شعرهایش ایفا می‌کرد. الهام اسلامی نیز متولد سال ۱۳۶۲ بود. از او مجموعه شعر «دنیا چشم از ما بر نمی‌دارد» منتشر شده است که به‌عنوان نامزد دومین دوره جایزه شعر زنان (خورشید) معرفی شده بود؛ همچنین وی نامزد سومین دوره جایزه کتاب سال شعر جوان نیز شده بود. غلامرضا بروسان در بهشت رضای مشهد و همسرش الهام اسلامی نیز در محمودآباد به خاک سپرده شدند.

شاعری که ذاتش شعر بود

محسن بوالحسنی

شاعر

مرگ به او نزدیک بود انگار، مرگی که سراسر از آن حرف می‌زد و می‌نوشت، جزئی از او شده بود و او آنقدر از آن نوشت و صحنه‌های مرگ خود را به کلمه کشید که شد آنچه شاعر از آن نوشت، نامش غلامرضا بود و فامیلش بروسان. با پدری از دست رفته در جنگ، شعرش چیزی داشت که شاید حلقه مفقوده شعر معاصر بود، «عاطفه». بروسان از آن شاعران مشهدی بود که شعرش خون داشت و عاطفه. از آن تصنع‌های دهه هفتادی و هیپانگ‌های شعر سخت و ساده گذشته بود و روایتگر جهان و جنون شاعری بود که نمی‌توانست شاعر نباشد. شاید گناه او همین بود که نمی‌توانست شاعر نباشد. اولین مجموعه‌اش که منتشر شد نه غوغایی به پا کرد نه زبانزد مردم کوچه و بازار شد. هیچ کدام، فقط به دل ادبیات معاصر ایران و شعری که در جریان بود، نشست.

نمونه‌های غلامرضا بروسان کم بودند. کم هستند. آدم‌هایی که برای معرفی و تبلیغ شعرشان به هر دری نمی‌زنند و یایی برای دودین دنبال شعرشان ندارند. شعر این آدم‌های معدود، شعر این شاعران ذاتی، خودش پا دارد. در اتاق نمی‌ماند. بیرون می‌زند و از هر راهی می‌گذرد تا برسد به دست آنهایی که می‌دانند شعر خوب چیست و شعر روزمره و مصرفی چیست. حالا او مرده است. بروسان به همراه همسر و فرزندش در یک سانحه تصادف آن‌قدر یک دفعه از دست رفتند که مات و متحیر فقط می‌شد به صفحه خروجی خبرگزاری‌ها نگاه کرد و بار و بار که که شاعری چنین مظلوم در شعر و مجنون در کلمه به این سادگی‌ها دیگر نباشد. زندگی شاعرانه او و همسر شاعرش الهام اسلامی به

هنوز هست...

سیدحسین مبارز

شاعر

گاهی در جلسات شعر حوزه هنری او را می‌دیدم. قرار نیست طوری بنویسم که او نبوده است یا انگونه که خودم دوست دارم. دنیای غلامرضا بروسان برای خودش بود. نوشتن درباره شخصیت او چندان برام آسان نیست که این امر برای دوستان نزدیکش سزاوارتر است. شاید تنها هنرم این بود که کاری به کارش نداشتم. یادم می‌آید روزی در جلسه شعر حوزه هنری که اتفاقاً آن روز من مسئول برگزاری جلسه بودم (عدم حضور قاسم رفیعا)، او هم آمده بود و تازه جایزه خبرنگاران را گرفته بود. خوشحال بود. ما هم خوشحال بودیم. بنا بر رسم معهود، موفقیتش در کسب جایزه شعر خبرنگاران را تبریک گفتیم.

معمولاً در نقد شعرها و مجموعه شعرها با صراحت نظرش را می‌گفت و البته گاه این صراحت در نظر بعضی از دوستان چندان خوشایند نمی‌آمد که یکی از آنها خودم بودم. مدتها بود که می‌خواستم درباره غلامرضا بروسان بنویسم. اما اینکه چرا حالا این اتفاق می‌افتد، برمی‌گردد به تضادی که بین نوشتن و نوشتن است در من. نوشتن به خاطر احساس مسئولیت نسبت به ویژگی‌های اخلاقی او و نوشتن به دلیل اینکه آیا اصلاً نیازی به این نوشته هست یا نه؟! احساس می‌کنم حقی داشت بر من به اندازه‌ای که هنوز هم برابرم مجهول است. شاید به قدر سلام و علیکی. حقی به آن اندازه که یک روز من و امان‌الله میرزایی را با همان پژو ۲۰۶ اش از پارک ملت و مجتمع امام رضا علیه السلام تا چهارراه گاز رساند و گفت بچه‌ها من باید بروم جایی کار دارم و شما بقیه راه را خودتان بروید. غلامرضا بروسان. دوسه تا

دعوت شاعران به پذیرش تجربیات ادبی یکدیگر

مضمون چیست؟ پیام عاطفی، اجتماعی، تعلیمی است که با بیان یا ایجاد نسبت میان کلمات به مخاطب داده می‌شود. نسبت مضمون با بلاغت؟ بلاغت سه رکن دارد: علم، معانی، بیان، بدیع

بدیع شامل صنایع لفظی و معنوی می‌شود و بخش اعظمی از علم بدیع در خدمت مضمون گرای است و بخش اعظمی از بلاغت هم در ساخت بدیع به تعریف می‌رسد. رسوخ مضمون‌گرایی را در شعر فارسی نمی‌توان نادیده گرفت به شهادت تاریخ، مضمون، مغز استخوان شعر فارسی است. می‌توان گفت ما با مفاهیم سخن می‌گوییم نه کلمات و کلمات ابزار مفاهیم‌اند و مضمون، فرصت بیان فشرده مفهومی در یک مصراع، بیت یا سطر است. پرسش اینجاست که چرا عده‌ای مضمون‌گرایی را مخالف فرم



مجید افشاری
شاعر

پنج شعر

از غلامرضا بروسان

تنها تو وقتی صدا می‌زنی
نامم دهان به دهان می‌چرخد
ماه کامل می‌شود
و با ده انگشت می‌تابد.
بلبلی پشت سنگ می‌خواند
با رگ‌هایی از طلا.

دست
مثل یک شعر سیاسی گرم است.

تو را در کوهستان به خاطر می‌آورم
به هنگام در به دری باد
وقتی پلی را از جا می‌کند
در اتاقی کوچک، به اندازه کف دست
و پرچمی که پاییز را دشوار کرده است.
تو را به هنگام باریدن باران
-حلزونی که بیهوده برگی را مرطوب می‌کند-
تو را در مه
وقتی که به رود نزدیک می‌شود
چون پیغامی خونین به خاطر می‌آورم
و سنگ‌ها
سعی می‌کنند خونت را پنهان کنند.

شاعری که شعر در ذاتش بود؛ نه در کوشش و تلاش‌اش
برای شاعر ماندن. شاعری که می‌توانست و البته توانست
برای بعد از خودش چیزی به یادگار بگذارد و این یادگار
فریت شعر را در دوران معاصر افزایش بدهد. بروسان از
دسته شاعرانی بود که با شعرش به تمامی یکی شد و این
مرگ آگاهی فیلسوفانه چیزی بود که در شعر او آنقدر روو
نخ‌نما دیده نمی‌شد. هر چه بود انگار در شهود او بود. همین
شهود بود که در عاطفه شعر و کلمات او به دل می‌نشست.
حالا از آن پانزدهم آذر هفت سال می‌گذرد که او در کنار
همسر و فرزندش در بغل خاک آرمیده است اما شعرهای
هر دو هست. گاهی گوشه‌ای زمزمه می‌شوند.

مثل وقتی که بروسان نوشت: «تنهایی در اتوبوس چهل و
چهار نفر است، تنهایی در قطار هزار نفر» یا همسرش وقتی
نوشت: «تو دیواری هستی که هیچ دری از غمگینی‌ات کم
نمی‌کند/ همیشه جای می‌خوری و شعر می‌خوانی / صدای
تو دلتنگم نمی‌کند/ تنهایی می‌کند.» مثل تنهایی فرزندی که
از آنها به جا ماند... آنها که حالا با هم هستند و خانواده سه
نفره‌ای را پیش می‌برند؛ گیرم که نه در قید حیات.

چهار شعر

از الهام اسلامی

قوی نیستم، اگر شعری می‌نویسم
باد قوی نیست، اگر لباس‌های روی بند را تکان می‌دهد.
غروب ساعت غمگینی است
نمی‌تواند حتی گلدانی را ببنداند
و غم کمی جابه‌جا شود.
در خانه نشسته‌ام
زانوهایم را در آغوش گرفته‌ام
تا تنهایی‌ام کمتر شود
تنهایی‌ام
کمد پر از لباس
اتاقی که درش قفل نمی‌شود
تنهایی‌ام حلزونی است
که خانه‌اش را با سنگ کشته‌اند.

چهار شعر

گاهی می‌خندم
گاهی گریه می‌کنم
گریه اما بیشتر اتفاق می‌افتد
به‌هر حال آدم
یکی از لباس‌هایش را بیشتر دوست دارد.

شعری بگو رضا
شعری بلند
آنقدر که حال من خوب شود
بلند شوم
ظرف‌ها را بشویم
دستی به سر خانه بکشم
و جوارب را در رفو کنم.
می‌خواهم آنقدر شعر بگویم
که اگر فردا مردم
نتوانی انکارم کنی
می‌خواهم شعرم
چون شایعه‌ای در شهر پیچد
و زنان
هر بار چیزی به آن اضافه کنند...



چشم‌های تو درشت بودند با مژه‌های زیبا
و صورت گرد تو
مثل کاسه ماه بود
و پایش که می‌آمدند تا مرا در گوشه‌ای پیدا کنند
مرا چون واشری، چون لبه ریش ریش فرش
یا «پلنگی از کار افتاده»

چشم‌های تو مهربان بودند
دهانت مهربان بود
و گنجشک‌ها واقعا می‌آمدند
از گوشه لب‌ت آبی می‌خوردند.

می‌شوند که رویکردهای نگارشی تقابلی با هم ندارند. مگر این مفروض ما باشد که رویکردی خود را موجه‌سازی کند تا دیگر رویکردهای دیگر را مبتلا به تأخر تاریخی و فاقد معاصریت جلوه دهد. بهترین نقد رویکرد مضمون‌گرایی ساخت‌شناسی است بدون عصیت فردی یا گروهی. خود من تجربیاتی از این دست دارم که چند بیت با کشف مضمونی در این جا ذکر می‌کنم:
پشت مرا جهالت هیزم شکن شکست/ با پول میوه‌ام تبریش را خریدم بود
زن محال است که آهن بشود یک لحظه/ می‌تواند که فقط شیشه نشکن باشد
به تو دل می‌دهم با عشق اما باز می‌ترسم/ که دست شاخه می‌لرزد پس از بخشدین میوه
روغن به روی آب ندارد فضیلتی/ با من به جای چرب‌زبانی زلا باش

در ادامه، فهرست‌وار مضمون‌گرایی را ساخت‌شناسی می‌کنیم.
۱- هر بیت روایت مستقلی دارد که می‌تواند یک بیانیه تلقی شود یا گفتمانی فشرده در تمثیل و...
۲- انقطاع روایت در کار نیست زیرا هر بیت می‌تواند روایت کاملی از پیام مد نظر شاعر باشد.
۳- در محور افقی ابیات مستقل هستند و در محور عمودی اشتراک محتوایی یا قرابت محتوایی دارند. پس شبهه پراکنده بودن ابیات ساده‌انگارانه است. این عدم یکدستی در روایت اما یکپارچگی در پیام کلی نوشتار، ویژگی شعر مضمون‌گراست نه کاستی آن.
۴- به تعداد ابیات، رویکرد متنوع از محتوای پیام کلی به مخاطب پیشنهاد می‌شود که هیچ‌گاه مخاطب نمی‌تواند به دلیل تنوع، رویکردهای بعدی را حدس بزند.
و البته می‌توان سیاهه‌ای از ایرادهای احتمالی آن نیز



ایرنا

صدای تو چشمه‌ای خواهد شد



چهار شعر

اسیم را بندزد
و تفنگم را تحقیر کن
ماه بر الوار می‌تابد
ماه پر نفت و چوب می‌تابد
و بر کرده اسیم
که دیگر نیست
تحقیرم کن
و بر چمدان چوبی بنشین
آنجا که لباس‌هایم را تا کرده بودی
ما چقدر شبیه همیم
تو درخت لیمو
من درخت سپیده‌دم
چوب‌ها را بشکن
و سایه‌ات را از چوب‌ها بردار
بر الوارها بنشین و به من فکر کن.

چهار شعر

شعری بگو رضا
شعری بلند
آنقدر که حال من خوب شود
بلند شوم
ظرف‌ها را بشویم
دستی به سر خانه بکشم
و جوارب را در رفو کنم.
می‌خواهم آنقدر شعر بگویم
که اگر فردا مردم
نتوانی انکارم کنی
می‌خواهم شعرم
چون شایعه‌ای در شهر پیچد
و زنان
هر بار چیزی به آن اضافه کنند...